

نگرشی کلی به فلسفه اخلاق؛ مسائل، دیدگاهها و رشته ها

<?xml encoding="UTF-8">

مقدمه

فلسفه اخلاق رشته ای علمی، فلسفی و نوپاست که در آثار گوناگون اهل فن، تعاریف متفاوتی برای آن عرضه گردیده است. در بین آثاری که نام فلسفه اخلاق، (Ethics) بر آن نهاده شده است می توان سه نوع مساله متفاوت را یافت :

الف- گاهی این آثار بیانگر دیدگاهی خاص در زمینه مسائل اخلاقی است؛ مثلا، مسائل اخلاقی را از دیدگاه اسلام و یا مسیحیت بررسی می کند. در این حال، گزاره هایی چون «عدالت خواهی خوب است»، «دروغگویی بد است»، «کمک به مستمندان وظیفه ماست» و «سقط جنین ناصواب است» بیانگر این توصیف است. در عین حال، ممکن است ازسوی بعضی از دیدگاههای فرهنگ غرب، نظری متناقض با این گزاره ها ابراز گردد. هرگزاره اخلاقی را، که درصددتوصیف اخلاقی یک فعل انسانی، از نظر یک شخص خاص، یک قوم خاص و یا بطور کلی، از یک دیدگاه خاص است، اخلاق توصیفی، (Descriptive Ethics) می نامند. برای اثبات گزاره های این قسم از روشی نقلی استفاده می شود.

ب- اخلاق دستوری یا اخلاق هنجاری، (Normative Ethics) نیز ازمباحثی است که در فلسفه اخلاق مورد بحث قرار می گیرد. در این بخش، به نفس مسائل اخلاقی، قطع نظر از آراء و انظار یک قوم یا یک مذهب یا یک رای خاص، توجه می شود. اخلاق دستوری در اثبات گزاره های خودروشی استدلالی و عقلی - در مقابل نقلی - دارد. ج- فرااخلاق، (Meta_ethics) نیز سومین نوع است که گاهی به آن اخلاق نظری، (Theoretical Ethics)، اخلاق فلسفی، (Philosophical Ethics) یا منطق اخلاق، (The Logic Of Ethics) و گاهی نیز فلسفه اخلاق (به معنای خاص) اطلاق می شود. در این بخش، از معنی و مفاد گزاره های اخلاقی و اجزای آن بحث می شود؛ مثلا، خوب، بد، صواب، خطا، وظیفه، باید و نباید. گاهی نیز عدل و ظلم را از واژه های اخلاقی محسوب می دارند. بررسی مفادحقیقی این الفاظ برعهده فرا اخلاق است.

اما باید توجه داشت که همه نویسندگان از این تقسیم پیروی نکرده اندو حتی گاهی نیز آن را غلط می دانند. گاهی هم اصطلاحات دیگری به آن می افزایند؛ مثلا، عده ای برآنندکه فلسفه اخلاق تنها باید بر قسم سوم، بر اخلاق توصیفی و اخلاق هنجاری نادرست است. (1) گاهی نیز، با استثنا کردن اخلاق توصیفی، فلسفه اخلاق را شامل دو قسم دیگر می دانند. بحث حاضر از این نمونه است. آنچه مهم است اینکه لفظ Ethics (فلسفه اخلاق)، در کاربردهای گوناگون، معانی متفاوتی را افاده می کند ولی همواره، دست کم، شامل مباحث فرا اخلاق می باشد. مقاله ذیل نوشته مارکوس جي. سینگر، ازفیلسوفان اخلاق معاصر، است که در دیسکت نوری (The Software Generalization in) Toolworks Multimedia نشر یافته است. او در سال 1961 کتابی به نام تعمیم در اخلاق، (Ethics) به چاپ رسانید که در سال 1971 نیزتجدید چاپ شد. این مقاله، به دلیل اختصار و بیان کلی مفاهیم و نگرشهای گوناگون در فلسفه اخلاق، راهنمای خوبی برای دانشجویان و طلابی محسوب می گردد که تنها به مقدار

دو واحد درسی (حدود 30 ساعت) از این رشته را در مطالعات و دروس خود دارند. نوپایی فلسفه اخلاق بحث در مجموعه ای از مقالات را، که سیمایی کلی از این رشته ترسیم می نماید، در کنار مقالاتی که با نظری مدققانه به یک دیدگاه خاص پرداخته است، ضروری می گرداند. آنچه در پی می آید نمونه ای از مقالات نوع اول است که همراه توضیحاتی از مترجم [درون دوقلاب] در اختیار ارباب معرفت قرار می گیرد :

فلسفه اخلاق

و منش، (character) تحقیق نظام وار اصول و روشهای تمییز صواب از خطا و خوب از بد می باشد. فلسفه اخلاق ارتباط متقابل و متعددی با دیگرشاخه های فلسفه، همچون متافیزیک (تحقیق در باب هستی) و شناخت شناسی (تحقیق در باب معرفت) دارد. این [ارتباط] را می توان در مسائلی از این قبیل مشاهده نمود : آیا تفاوتی حقیقی بین صواب و خطا وجود دارد و اگر وجود دارد آیا قابل شناخت است؟ تجاری که ما را به تحقیقات اخلاقی سوق داده است عبارتند از : عدم قطعیت یا نزاعهایی نظری در باره آنچه باید عمل نمود؛ عواقب گاه و بیگاه دردناک فعلی که قبلا بنظر می رسید کاملا پذیرفتنی باشد و توجه به اختلافاتی که در هنجارها (3) و اعمال مختلف جوامع وجود دارد. این تجارب نه تنها موجب بروز مسائلی در باب اخلاق عملی گردید (که چه باید انجام دهم؟ آیا این ترتیب منصفانه است؟)، بلکه علاوه برآن، مسائلی در باب اخلاق نظری را نیز پدید آورد (که آیا هیچ یک از این معیارها حقیقتا صواب است یا همه آنها تنها دلخواهانه، (arbitrary) است؟) این تجارب - همراه با این واقعیت که گزاره های اخلاقی با مشاهده اثبات پذیر نمی باشند - ریشه های اصلی شکاکیت اخلاقی نیز می باشند، زیرا بنظر نمی رسد که در تجربه، چیزی متناسب با درستی یک فعل وجود داشته باشد [تا بتوان آن را با تجربه به اثبات رسانید]. از اینرو، این مسائل نیز، در بین مسائل دیگر، بروز کرده است : این به چه معناست که بگوییم چیزی صواب، (right) یا خوب است؟ چه چیز افعال صواب را صواب می گرداند؟ چگونه اختلاف نظرها، در باب مسائل اخلاقی، رفع می گردد؟ این وظیفه فلسفه اخلاق است که به چنین سؤالاتی پاسخ گوید.

اخلاق عقلانی (فلسفی)، (philosophical ethics) غالبا «اخلاق هنجاری»، (normative ethics) نامیده می شود و از اخلاق توصیفی، (descriptive ethics) متمایز می گردد. «اخلاق توصیفی» بخشی از علوم تجربی است که مشابه جامعه شناسی می باشد و بر آن است تاباورهای اخلاقی رادریک فرهنگ مفروض کشف و توصیف کند. اخلاق هنجاری بیشتر بر آن است تا بگوید که این [رشته] در جستجوی هنجارهاست، اما نه به معنای آنچه که معمولی، (average) و به این معنی بهنجاراست، بلکه به معنای معیارهای معتبری برای آنچه که باید باشد.

فرااخلاق، (meta ethics)

یک تمایز مهم که در مباحثات معاصر درون فلسفه اخلاق صورت گرفته است تمایز بین اخلاق هنجاری و فرااخلاق می باشد. فرااخلاق، (Metaethics) که لفظا به معنای «درباره اخلاق» (4) است (تحقیق تحلیلی خود، (the discipline of ethics) است. این واژه تنها در قرن بیستم کاربرد پیدا کرده است و از اینرو، نمی توان آن را در آثار فیلسوفان اخلاق سنتی یافت، هرچند در آثار آنها قطعا تحقیقاتی، از آن نوع که این رشته از آنها تدوین یافته است، به چشم می خورد.

فرااخلاق می کوشد تا معانی واژه های هنجاری، چون صواب، خوب، باید، عدل، تکلیف، (obligation) و ارتباط

متقابل آنها را مشخص نماید و نیز اینکه آیا هیچ یک از آنها اصلی، (basic) هستند یا خیر؟ [مفاهیم اصلی آنهاست که در تعریف مفاهیم دیگر اخذ می شوند؛ مانند لفظ خوب، (good) که از نظر جورج ادوارد مور مثلاً در تعریف صواب، (right) به کار می رود ولی به هیچ روی، قابل ارجاع نیست.]

فرااخلاق همچنین می کوشد تا ماهیت گزاره های اخلاقی را تحلیل کند و مشخص نماید که آیا می توان آنها را توجیه نمود و اینکه آیامی توان آنها را صادق یا کاذب دانست. مساله نسبتاً برجسته ای که درمباحثات اخیر مطرح گردیده این است که آیا می توان «باید» راز «هست» استنتاج نمود و دقیقاً چه ارتباطی بین حقایق و ارزشها وجود دارد.

اینها هم مسائل فرااخلاق اند و هم مسائل اخلاق سنتی، (ethicstraditional). اهمیت تمایز بین فرااخلاق و اخلاق هنجاری خود بحث انگیز است. بعضی از نویسندگان این تمایز را ضروری می دانند و بعضی دیگر نه. سؤال دراین است که آیامی توان مفاهیم و گزاره های اخلاقی را بدون پیش فرض گیری همزمان باورهای اخلاقی تحلیل نمود؟ اگر چنین باشد آنگاه فرااخلاق می تواند از حیث اخلاقی خنثی باشند و گرنه نمی تواند.

مکاتب در فلسفه اخلاق

در بین رویکردهای اصلی در فرااخلاق، نظراتی وجود دارد که طبیعت گروی، (naturalism)، شناخت گروی، (cognitivism)، شهودگروی، (intuitionism) و ذهن باوری، (subjectivism) نام دارند. و جان دیوئی، (John Dewey) به دو شکل گوناگون ارائه گردیده، بر این عقیده است که واژه های اخلاقی موضوعات پیچیده واقعی هستند و گزاره های اخلاقی را می توان با تحقیقات علمی یا مبتنی بر واقعیات به اثبات رسانید. نظریه های غیرطبیعت گرایانه؛ مانند نظریه جی. ای. مور، (G.E. Moore) این امر را انکار می کنند. نظریه شناخت گروی بر این عقیده است که گزاره های اخلاقی می توانند صادق یا کاذب باشند و می توانند نظراً موضوع معرفت یا شناخت قرارگیرند. نظریه های غیرشناخت گرایانه، (noncognitivist) این امر را انکار می کنند. بین این دو مقوله، تصادفی جزئی وجود دارد. یک نظریه شناخت گرا می تواند طبیعت گرا یا غیر طبیعت گرا باشد.

شهودگرایان، از قبیل اچ. ای. پریکارد، (H.A. Prichard) و دبلیو. دی. راس، (W.D. Ross) ادعا دارند که معرفتی که ما درباب صواب و خطا داریم حضوری، (immediate) و بدیهی، (self-evident) است. لذا واکنش در برابرشهودگروی به ذهن باوری، عاطفه-گروی، (emotivism) و دستورگروی، (انجامید. ذهن باوران براین عقیده اند که گزاره های اخلاقی تنها حقایقی ذهنی را درباره رهیافتها (5) بیان می دارند و هیچ نظری را درباره اعیان، (the object) بیان نمی دارند. از اینرو، اگر کسی بگوید که چیزی خطاست تنها گفته است که او یا جامعه او از آن خشنود نمی گردد.

نظریه عاطفه گروی (ای. جی. آیر، (A.J. Ayer) و سی. ال. استیونسن، (C.L. Stevenson) ادعا دارد که گزاره های اخلاقی هیچ چیزی را که قابل صدق و کذب باشد، حتی بنحو ذهنی، بیان نمی دارد، بلکه تنها ابرازعاطفه هاست. بر طبق این نظریه، واژه های اخلاقی نیز، مانند قسم و تعجب، (oaths)، تنها معانی عاطفی دارند. دستورگروی (رودلف کارناپ) ادعا دارد که گزاره های اخلاقی ظاهری فریبنده دارند و درواقع، دستوری اند (بنحوی که «تو باید این کار را انجام دهی» صرفاً بدین معناست که «این کار را انجام بده.») (6) لذا غیر قابل صدق و کذب می باشند. دستورگروی و عاطفه گروی دو صورت از غیرشناخت گروی می باشند. ولی ذهن باوری این گونه نیست، هرچند بدروستی نمی توان آن را تحت شناخت گروی نیز طبقه بندی نمود.

هر ملاحظه فلسفی در باب اخلاق ابتدا باید با شکاکیت اخلاقی به توافق برسد و این نظریه های فرااخلاقی پاسخهای گوناگونی به شکاکیت اخلاقی هستند. هر نظریه ای که عقیده دارد اصول اخلاقی رانمی توان اثبات نمود، هیچ حقیقت اخلاقی وجود ندارد، اخلاق هیچ اساس عقلانی ندارد یا عقیده دارد که تفاوت بین صواب و خطا صرفا امری مربوط به امیال، (taste) یا آداب و رسوم، (convention) می باشد، شکلی از یک شکاکیت اخلاقی است. بنابر این، ذهن باوری، دستورگروی و عاطفه گروی انواعی از شکاکیت می باشند. در مقابل، نظریه های شناخت گروی معمولا با آن در تضاد است.

یک نوع شایع و متداول از شکاکیت نسبیت گروی اخلاقی، (relativismmoral) است؛ نظری مبتنی بر اینکه هیچ اصل اخلاقی صحیحی برای همه زمانها و همه مردم وجود ندارد و هر گروهی نسبت به حواج و ارزشهایش اخلاق خود را داراست و تمامی آراء اخلاقی ضرورتا منسوب، (relative) به فرهنگ خاصی هستند. بر طبق این نظر، آدمخواران، (cannibals)، مطابق معیارهای فرهنگ خود، با خوردن گوشت آدمیزاد کاری موجه انجام می دهند، هرچند بر طبق معیارهای فرهنگ غرب این امر پذیرفته نیست و نمی توان هیچ اساسی برای این ادعایافت که معیارهای فرهنگ غرب بر معیارهای آنان تفوق دارد.

بنظر می رسد که نسبیت گروی توسط شتابزده ترین مشاهداتی که دراختلاف بین فرهنگها و تشکلات، (constitutes) صورت گرفته - که هم برای متافیزیک و هم برای اخلاق هنجاری مشکلی است - تاییدمی گردد؛ زیرا اگر هیچ صواب و خطایی نیست که بتوان آن را مجزای ازآداب و رسوم در فرهنگ خود شخص معین نمود این سؤال پیش می آید که وقتی فرهنگها با هم متعارض می شوند چه باید کرد؟ آیا من در بین آدمخواران باید آن گونه که آنان عمل می کنند عمل کنم یا مطابق فرهنگ خود عمل نمایم؟ حتی نسبیت گرایان و دیگر شکاکان اخلاقی برآند تا با فرآیندی از استدلالات اخلاقی، که ممکن است در آن به یکی از معیارهای اخلاق هنجاری توسل یافت، جوابی را (برای این سؤال) بیابند. حتی اگر یک فرد، به عنوان نظریه پرداز، عاطفه گروی یا موضع دیگری را در شکاکیت بپذیرد، به عنوان یک انسان، با مشکلاتی دررفتار مواجه خواهد شد که باید بدانها جواب گوید.

اخلاق هنجاری

در بین مسائل اخلاق هنجاری، این مسائل وجود دارد : چه چیز موجب درستی افعال صواب، (right action) می گردد؟ چگونه می توانیم بگوییم چیزی درست است؟ چرا باید متخلق بود؟ معمولا اکثر نظریه ها به نتیجه گرا، (consequentialist) (غایتگرا)، (teleological) و غیر نتیجه گرا، (nonconsequentialist) (وظیفه گرا)، (deontological) تقسیم می شوند. نتیجه گروی بر این باور است که اخلاقی بودن یک فعل تنها به وسیله نتایج آن فعل تعیین می گردد. نظریه های وظیفه گرا، با تمام تنوعی که دارا هستند، ادعا دارند که اخلاقی بودن یک فعل به ماهیت ذاتی آن فعل، انگیزه های آن یا تطابق آن با یک قاعده یا اصل بستگی دارد و اصلا به نتایج فعل وابسته نیست. اگرهم وابستگی درکارباشد به صورت جزئی بدان وابسته است.

نظریه های غایت گرا، در تعیین اینکه نتایج مربوط [به فعل] چیست و اینکه چگونه ارزش نتایج تعیین می شوند، با هم اختلاف دارند. اما تمامی آنها گزاره های اخلاقی را، به نحوی وابسته به ارزشها و ارزشیابی، تفسیر می کنند. یکی از این نظریه های ارزشی لذت گروی (Hedonism) است، نظری که تنها لذت را یک غایت خوب می داند و بطور کلی، نظریه های غایت گرا به لذت گروی و غیر لذت گروی تقسیم می شوند. سودگروی (7) (جرمی بنتام،

(Jermey Bentham) و جان استوارت میل، (John Stuart Mill)، (نظریه ای که بزرگترین سعادت بیشترین افراد را آزمونی برای صواب و خطا می داند، یک نظریه لذت گراست، از آن جهت که سعادت را غلبه لذت بر الم تفسیر می کند و شکلی غیر لذت گرا از نتیجه گروی «سودگروی آرمانی» جی.ای.مور، (G.E. Moove) و هیستینگز رندال، (Hastings Randall) است. بر طبق این عقیده، باید، در بین افعالی که در احوال خاص بیشتر انجام می گیرند، فعلی را انجام داد که موجب بیشترین خیر می شود.

یکی دیگر از نظریه های رقیب برای سودگروی مکتب تحقق نفس، (self - realizationism) یا کمال گروی، (perfectionism) (ارسطو و توماس هیل گرین، (Thomas Hill Green) است که عقیده دارد غایت نهایی، رشد کامل نفس یا کمال آن است. این یک شکل از نظریه غایت گروی می باشد که لذت گرا نیست.

بعضی از نظریات به سادگی تحت تقسیمات فوق مندرج نمی گردند؛ یکی از این موارد نظریه کلامی (یا دستور الهی) (8) است که بر طبق آن، فقط اراده الهی صواب یا خطا بودن یک فعل را تعیین می کند. در این رای (قدیس آگوستین و ویلیام پالی، (William Paley)، اخلاقی بودن یک فعل نه بستگی به نتایج آن دارد، نه به طبیعت ذاتی آن و نه به انگیزه هایش، بلکه فقط به مطابقت آن با اراده الهی بستگی دارد. چنین نظریه های غایت گروی پذیرش وسیعی یافته است و همخوانی تنگاتنگی با آنچه که بسیاری از مردمان متدین - هر چند نامتامل - به نحوی تقلیدی، (uncritically) درباره حقیقت اخلاق می پندارند، دارد. ولی دین ضرورتاً یک [چنین] نظریه کلامی را، که هم متدینان (مثل ریچاردواتلی) و هم غیرمتدینان (مثل مور) بدان تاخته اند، ابراز نمی دارد.

در فلسفه امانوئل کانت، برای اینکه فعل فرد اخلاقاً صواب باشد، باید بتواند بخواهد که اصل، (maxim) او یک قانون عمومی گردد؛ یعنی بتواند بخواهد که هر کسی به همین نحو عمل کند. کانت، با ارائه مفهوم ارزش اخلاقی، (moral worth)، عنصر دیگری را در بحث وارد نمود. او اصرار داشت که فعل یک فرد، حتی اگر صواب باشد، تنها در صورتی ارزش اخلاقی دارد که انگیزه او برای فعل فقط انجام کار صواب باشد. پس ارزش اخلاقی بستگی به انگیزه یا نیت فرد دارد، نه به آنچه که به واقع انجام می دهد.

خودگروی، (Egoism) (توماس هابز، (Thomas Hobbes)، با پایه ریزی بر این نظر که هر فردی همواره بر اساس نفع خویشتن، (self-interest) عمل می کند، عقیده دارد که یک عمل تنها در صورتی صواب است که به نفع عامل باشد. این یک نتیجه گرایی غیر سودگراست. دیدگاه سودگروی در باره رفتار صواب آن است که فعل باید بطور یکسان به نفع همه باشد.

از سوی دیگر، خودگروی فقط تقریر دیگری از نظریات هنجاری نیست؛ بلکه چالشی برای خود نظریات اخلاقی است. چالش خودگروی آن است که این نظر این گونه سؤالات را، که چرا باید متخلق بود؟ چه سودی در این کار برای من وجود دارد؟، بر می انگیزد که مبتنی بر این فکر است: اگر سودی در اخلاقی بودن نیست دلیلی وجود ندارد که عامل متخلق باشد. برای نظریات کلامی، بسیار آسان است که به این سؤال پاسخ گویند؛ ولی برای نظریات دیگر مشکل است. کوششهایی که در جهت پاسخ به این سؤال صورت گرفته به تحقیقات بسیاری در زمینه انگیزه های انسانی، ضمانت اجرایی، (sanction) برای اخلاق، امکان فعل بدون علاقه، (disinterested action) و تشکیلات، (organization) مناسب در جامعه انجامیده است.

اخلاق مقامی (9)، که اخیراً اهمیت یافته است، ادعا دارد که اخلاقی بودن یک فعل به احوال بستگی دارد، نه به تطبیق یک قانون بر مورد آن. این شکلی از شهودگروی جزءنگر، (intuitionism) است که با سودگروی و کانت گروی و نیز نظریه دستور الهی در تقابل می باشد. اصل این نظر به ارسطو باز می گردد. او بر این عقیده بود

که «تصمیم در یک وضع خاص با ادراک، (particular-case) است». همین نظر را می توان در آثار راس (شهودگرای غیرطبیعت گرا) و دیوئی (طبیعت گرا و نتیجه گرا) نیز یافت.

اخلاق دینی، (Religious Ethics)

یکی از مسائل اصلی فلسفه اخلاق ارتباط بین اخلاق و دین است. اخلاقیون دینی ادعا دارند که بدون دین اخلاقی وجود ندارد؛ چون بدون خدا نمی توان دلیلی برای متخلق بودن داشت. فلاسفه (بااستثنائاتی) بر آنند که این امر را انکار کنند و حتی نظری متضاد را اتخاذ نموده اند. میل و کانت مخالف این امرند و عقیده دارند که دین مبتنی بر اخلاق است، از آن جهت که وابسته به تمایز بین خیر و شر، که مفهومی اخلاقی است، می باشد. [اگر خیر مستقل از ذات الهی محقق باشد آنگاه هرچند می توان اخلاق را مستقل از دین فرض نمود ولی این خلاف نظریه رایج کلامی بین مسیحیت و اشعریون است و اگر خیر مبتنی بردستورات الهی باشد آنگاه ظلم نیز، در صورتی که مامور به باشد، خیر است؛ ولی این امر خلاف وجدان عمومی انسانهاست.]

اخلاق اجتماعی، (Social Ethics)

بعضی از فلاسفه بین اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی تمایز قایل می شوند؛ اخلاق فردی، به درک چگونگی عمل یک فرد در رابطه با خودش و اخلاق اجتماعی به درک چگونگی عمل یک فرد در رابطه با دیگران اطلاق می گردد. چنین تمایزی بر افتراق بین وظایف شخصی و وظایف اجتماعی، (duties to others) مبتنی است. در آن صورت، این سؤال مطرح می شود که در فلسفه اخلاق، کدامیک از این دو اصیل است؟ ولی دیگر متفکران (همچون دیوئی) این تمایز را نادرست انگاشته و تمامی اخلاق را ضرورتاً اجتماعی و درک مسائلی که در یک محیط اجتماعی بروز می کند، می انگارند.

در سالهای اخیر، بعضی از فیلسوفان اخلاق مسائلی از فلسفه اخلاق را، که ارتباط محکمتری با مسائل فلسفه سیاسی و فلسفه حقوق دارد، مورد توجه قرار داده اند. یک مساله بسیار مهم عدالت نهادهای اجتماعی، بویژه قانون (امانه به تنهایی) است. اثر جان راولز، (John Rawls) به نام «نظریه ای درباره عدالت»، (A Theory of Justice)، که ساختار اصلی جامعه را موضوع اصیل عدالت انگاشته و می کوشد تا از ضوابط، (principles) نهادهای قوانینی را برای رفتار فردی اقتباس کند، بحثهای زیادی را برانگیخته است. در این روند، تمایل جدیدی به ماهیت یک قانون عادلانه و اینکه آیا افراد الزامی اخلاقی در تبعیت از قانون دارند و آیا قانون خود مستقل از اخلاق قابل تعریف است یا خیر پیدا شده است. اینها مسائل مشترکی است در فلسفه اخلاق و در فلسفه حقوق، درست مانند این مساله که آیا اخلاق را می توان قانونی، (legislated) فرض نمود که از نزاع دربرابری نژادی، (racial integration) و اعمال محدودیتهای قانونی در مورد روابط جنسی و سقط جنین، (abortion) متاثر است؟

اخلاق هنجاری و اخلاق شغلی

در سالهای اخیر، در پی تغییرات اجتماعی سریع و پیشرفتهای فنی، (technological) بی سابقه، تمایل فراوانی نسبت به اخلاق هنجاری ایجاد شده است. یکی از این موارد توجهی است که دانشمندان، مهندسان، حقوق دانان، پزشکان، روزنامه نگاران و برخی دیگر به مشکلات اخلاقی، که در انجام کارشان نهفته است، نموده اند. بعضی از این دسته شاغلان دارای ضوابط اخلاقی رسمی (formal codes of ethics) هستند که از جمله اصول

رفتاری، (principles of conduct) است و بنظرمی رسد که با موضوعات خاص هر شغل و مسؤولیتهای آن متناسب می باشد؛ مثلا، در شغل پزشکی، ضوابط به نحو بارزی تبلیغات رامنوع کرده است؛ درحالی که این امر در مشاغل دیگر هرگز ممنوع نیست. در عین حال، علاقه زیادی به (بحث در باره) مشکلات اخلاقی، که در جریان خودفعالیتهای شغلی پدید می آید، بوجودآمده است.

اینها مشکلاتی را در زمینه هایی مانند اینکه چگونه باید منابع کمیاب، از قبیل دستگاه دیالیز، (dialysis machines) یا پیوند اعضا راتوزیع نمود و اینکه پزشکان تا چه حد باید با بیماران خود، بخصوص باآنان که دارای بیماری ناعلاج اند، بی پرده و صادق باشند، شامل می شود. اما اینک با مقاصد خاص شغل پزشکی (که در نهایت، از قسم پزشکی (10) اقتباس می شود) - یعنی حفظ جان، درمان بیماری و تسکین درد - در بعضی موارد متعارض محسوب می شوند. ابزارهایی دردسترس است که می توانند، به قیمت افزایش درد و رنج، حیات راطولانی ترکنند. از اینرو، مشکل اخلاقی قتل نجات بخش (11) برجسته ترمی گردد. البته مشکلات مشابهی نیز بر دیگر مشاغل تاثیر گذارده است.

اکنون زمینه های جدیدی در اخلاق، (ethics)، همچون اخلاق زیستی، اخلاق مهندسی، (engineering ethics) و اخلاق محیطی، - (environmental ethics) که به موضوعاتی که قبلا مورد تامل واقع نشده اند و مشکلاتی که مورد علاقه همگان است، می پردازد - به سرعت بسط می یابد. سقط جنین و قتل نجات بخش مثالهای متداولی از مشکلات اخلاقی در علم پزشکی است که درجوامع توسعه یافته، (wider society) به مشکلی اخلاقی تبدیل شده اند. بخش دیگری از مباحث جدال انگیز به منافع آزمایشات بر روی انسان و نیز حیوان و حدمجاز آن مربوط است. از اینرو، مباحثات جاری نمونه ای از تاثیر متقابل بین نظریه و عمل - در این مورد، در فلسفه اخلاق - است که همواره برای هر دو بسیار ثمربخش بوده است.

پی نوشت ها :

1 - R. M. Hare , ethics , the Concise Encyclopedia of Western Philosophy & Philosophers

2- این واژه در زبان انگلیسی دارای دو معادل است : ethics و philosophy moral

norms; 3- چیزهایی که به عنوان ضابطه الزامی در رفتار جامعه یا گروهی پذیرفته شوند.

است. البته قابل ذکر است که meta اصلالتیک واژه یونانی به معنای درمیان ، با، فرای(بعد از) و تغییر است.

5- attitudes; منظور برداشتهای شخصی و درونی از امور اخلاقی است.

6- مثال دیگر آنکه بگوییم : «این کار برای تو خوب است» که در واقع به معنای «این کار را انجام بده» می باشد.

7- Utilitarianism; این واژه گاهی به همه گروهی ترجمه می شود، ازآن جهت که در کنارخودگروی، (egoism)

ودیگرگروی، (altruism) از اقسام نتیجه گروی است و یکی از اقسام آن به نام همه گروی سودنگر، (general

utilitarianism) ترجمه شده است.

8- Divine Command Theory ، این نظریه بسیارقریب بنظرشاعره است. عقیده شایع دربین کلیسا ومسیحیت

نیزهمین است.

9- situational ethics یا به تعبیری دیگر، «اخلاق اوضاع و احوال خاص»

10- Hippocratic oath; قسمی که راه و رسم اخلاقی پزشکان را مجسم داشته است و معمولا توسط آنان که

این شغل راءآغاز می کنند یاد می شود.

11- Euthanasia; این واژه، که ریشه ای یونانی داشته و بمعنای مرگ آسان بوده است، اکنون به قتل یا تجویز مرگی اطلاق می شود که به نحوی بدون درد و از روی شفقت به زندگی یک بیمار لاعلاج خاتمه دهد.